

طرح افزایش درک مطلب کودکان دبستانی

با هدف توسعه سواد خواندن

پایه:

نام و نام خانوادگی:

پیدا

در کلاس درس



"دوره اول"

(نجیمه جمالی)



فرزند با هوشم، متن داستان را با دقت بخوان و به سوالات جواب بده.

۱- با کلمات داخل کادر یک جمله بنویس.

داشت - ماهی - بسیار - در آن - دریاچه ای - که - بود - باغ

۲- اردک چه چیزی را با ماه اشتباه می گرفت؟

۳- اردک این معما را با چه کسی در میان گذاشت؟ چرا؟

۴- چه دلیلی باعث شد که مرغابی جوان بعد از صحبت با مرغابی پیر هنوز نتواند ماهی بگیرد؟

۵- هر کس یک کار تجربه کرده را دوباره تجربه کند، می شود.

۶- از داستان چه نتیجه ای می گیرید؟

"معاونت آموزشی"

* اشتباه اردک *

روزی بود و روزگاری بود. یک اردک جوان بود که در باغی زندگی می کرد. در آن باغ دریاچه ای بود که ماهی بسیار داشت. اردک شنیده بود که گوشت ماهی بسیار خوشمزه است، اما ندیده بود. اردک یک شب مهتاب به قصد گرفتن ماهی به دریاچه رفت. قدری در آب نگاه کرد و در روشنایی مهتاب عکس ماه را در آب دید و تصور کرد که ماهی همین است. خود را روی عکس ماه انداخت و هر چه در آب جستجو کرد چیزی به چنگش نیامد. بعد که آب از تلاش او موج برداشت و برعکس ماه درهم و برهم شد خیال کرد نتوانسته ماهی را بگیرد و ماهی فرار کرده است.

آن شب خسته شد و گفت که گرفتن ماهی خیلی دشوار است. شب بعد باز هوس زیادی برای گرفتن ماهی و خوردن گوشت ماهی پیدا کرد. باز عکس ماه را دید و اشتباه خود را تکرار کرد و هر چه کوشش کرد چیزی به دست نیاورد. این بود که کم کم نا امید شد و فکر کرد که گرفتن ماهی ممکن نیست، اما خیلی غصه می خورد که چرا نمی تواند ماهی بگیرد.

روز بعد این معما را با یک مرغابی پیر در میان گذاشت و گفت: «شنیده بودم که گوشت ماهی خیلی لذیذ است؛ اما تجربه کردم و دیدم ماهی را نمی توان گرفت.»

مرغابی پیر پرسید: «چطور نمی شود؟ مگر تو چطور می خواستی ماهی بگیری؟»

اردک جوان شرح داد و گفت: «یک چیز روشن در آب دیدم و همین که به قصد گرفتن او به آب پریدم؛ ماهی پریشان شد و فرار کرد و وقتی بیرون آمدم باز دیدم همان جاست و به چنگم نیامد.»

مرغابی خندید و گفت: «بیچاره این که تو دیده ای ماهی نبوده، بلکه عکس ماه آسمان بوده که

تو به جای ماهی می خواستی بگیری، اما حالا مبادا این حرف را به کسی بزنی، چرا که به تو می خندند. بعد از این هم سعی کن به جای ماهی دنبال گرفتن عکس ماه نروی، چون هر کس یک کار تجربه کرده را دوباره تجربه کند، پشیمان می شود.»

اردک گفت: «راست می گویی، من اشتباه کرده ام.»

ولی اردک جوان از بس خجالتی بود از مرغابی پیر نپرسید که ماهی چه شکلی است و نمی دانست که پرسیدن و یاد گرفتن هیچ وقت عیب نیست. برای همین شب های بعد هر وقت یک ماهی را هم در آب می دید فکر می کرد لابد این عکس ماه آسمان است و با خود می گفت: «هر کس آزموده را دوباره بیازماید پشیمان می شود.»

این بود که از گرفتن ماهی مایوس شد و هیچ وقت به آرزوی خود نرسید.

این هم قصه اردک کمر و بود که با یک اشتباه مایوس شد و با یک شکست از میدان بیرون رفت و نام اشتباه خود را تجربه گذاشت و همیشه محروم ماند.

